

اهتمام قرآن به تاریخ.....3

نام سوره ها.....3

فراخوانی به مطالعه تاریخ.....4

مقاطع مهم تاریخی در قرآن.....5

امتیاز و اعتبار داستان هائی که در قرآن آمده نسبت به عهدین و کتب تاریخ.....13

پی نوشت ها:.....**Error! Bookmark not defined.**

برخی به تاریخ با نظر تردید می نگرند، برای آن ارزش علمی قائل نیستند و آن را بسان شعر می دانند که بر اساس نیاز، هدف، ذوق و تخیل شاعر سروده می شود نه بر اساس واقعیتها و عینیت ها. تا جایی که می گویند: «تاریخ هیچ چیز نیست جز دروغهایی مورد اتفاق همه.» بد بینی این افراد به تاریخ، از مطالعه حوادث تحریف یافته، مبالغه آمیز و تعمیم آن بر همه زمانها ناشی شده است در حالی که همه تاریخ دروغ و مشوش نیست. به علاوه، بحث روی تاریخ واقع نماست که ببینیم چه اهمیتی دارد؟

نگرش اسلام درباره تاریخ- بر خلاف بدبینان- از اهمیت ویژه ای برخوردار است و اسلام نقش آن را در ابعاد نظری و عملی تعیین کننده می داند و شناخت تاریخ را از لوازم شناخت تعالیم این مکتب می شمارد. در این مورد، قرآن سند زنده و دلیل گویاست و در یک نگاه می توان بینش تاریخی و ارزش آن را بدست آورد. با یادآوری این نکته که قرآن، گرچه یک کتاب تاریخی نیست که چون دیگر کتابها در پی وقایع نگاری و انعکاس رویدادها و زندگی اقوام گذشته باشد ولی مسائل زیادی از آن قابل استنباط و استخراج است و می توان ضوابط و قانونمندی حاکم بر تاریخ را بطور عمیق به دست آورد؛ زیرا قرآن علل پیروزی ها، شکستها، پیشرفته ها و عقب ماندگی های برخی از امم گذشته را تحلیل می کند و عوامل ظهور و افول تمدنها را یادآور می شود و اینسان ما را در متن زندگی گذشتگان قرار می دهد و از شخصیت هایی یاد می کند که منشأ تحول جامعه شده و اثر مثبتی در تاریخ داشته اند و نیز از جبارانی سخن می گوید که قافله بشری را سالها عقب نگه داشته اند.

اهتمام قرآن به تاریخ

قرآن به تاریخ اهمیت و ارزش فراوانی داده است که آن را از راههای مختلفی می توان به دست آورد از جمله:

نام سوره ها	مانند: قصص، کهف، لقمان، ...
فراخوانی به مطالعه تاریخ	_____
مقاطع مهم تاریخ	_____

نام سوره ها

نامهای بخشی از سوره ها نشان دهنده اهتمام قرآن به تاریخ است. زیرا بیش از یک پنجم سوره های قرآن؛ یعنی 25 سوره با نامهایی مشخص شده اند که هر کدام کلید واژه ای است برای مقطعی از تاریخ و پیام تاریخی دارد همانند «کهف»، «قصص»، «لقمان»، «انبیاء»، «جاثیه»، «احقاف»

نام سوره های قرآن ... از راه وحی تعیین نشده و جزو قرآن هم محسوب نمی شود، بلکه برگرفته از محتوا و برخی از آیات همان سوره هاست ولی از آنجا که این نامگذاریها در زمان امامان معصوم علیهم السلام انجام گرفته و به تأیید آنان رسیده است می تواند الهام بخش چنین برداشتی باشد.

فراخوانی به مطالعه تاریخ

قرآن پیروان خود را به مطالعه تاریخ گذشتگان فرامی خواند و با تکرار و تأکید زیاد به پیروانش دستور می دهد به سیر و سفر بپردازند و از نزدیک نشانه های تاریخی را مشاهده نمایند تا اندیشه آنها بارور شود و سطح فکر و فرهنگشان ارتقا یابد؛ دستور مطالعه آثار تاریخی با تعبیرات مختلفی آمده است:

الف- به صورت امر مستقیم همانند: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ...» (پیامبر به مردم) بگو در زمین بگردید....

ب- به صورت استفهام که در معنای امر، همراه با نكوهش ترك سیر و مطالعه تاریخ است؛ چون: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» آیا (مخالفان دعوت تو) در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟

گاهی این دستورات با عباراتی همانند: «تعقل»، «نظر»، «لب»، «تفکر»، «موعظه»، «عبرت» و «تذکر» مورد تأکید قرار گرفته و در اکثر این موارد، کلمات به صورت جمع آمده است همانند: «انظروا» (: بنگرید)، «لعلهم يتفكرون» (: شاید بیندیشند)، «أفلا تعقلون» (: آیا نمی اندیشید؟) و «لقوم يعلمون»: برای گروهی که می دانند و ... تا روشن شود که تاریخ در انحصار عده ای انگشت شمار و قشر خاصی چون «مورخان»، «سیاستمداران» و «جامعه شناسان» نیست و نباید باشد؛ بلکه بینش تاریخی فراگیر است و همگان باید در این امر شرکت داده شوند و هیچ ملّتی نباید از تاریخ خود بی خبر باشد. زیرا بخش اعظمی از حیات معنوی، اجتماعی و سیاسی ما مسلمانان بر تاریخ گذشتگان استوار است و اکنون بر نردبانی در حرکتیم که پله های آن را پیشینیان ساخته اند در حدّی که اگر انسان، گذشته خود را فراموش کند سر از نیستی بیرون می آورد:

سرگذشت او اگر یادش رود باز اندر نیستی گم می شود

بدین جهت است که رهبران دینی و شخصیت‌های برجسته اسلامی چون «امام خمینی»، «سید جمال اسدآبادی»، «شیخ محمد عبده» و «اقبال لاهوری» در سخنرانیها، پیامها و بیانیه های سیاسی خود، مردم را به گذشته خود توجه می دادند و توصیه می کردند که مسلمانان و مشرق زمین باید گذشته خود را بازایبند و عظمت پیشین خود را به فراموشی نسپارند .

مقاطع مهم تاریخی در قرآن

بیش از نصف قرآن مربوط به تاریخ و تبیین فلسفه تاریخ است؛ حتی بخش عظیمی از آیات در موضوعات فقهی، کلامی و اجتماعی و ... از نظر شأن نزول و تطبیق و تعیین مصداق با تاریخ درآمیخته است. از سوی دیگر، برخی از سوره ها چون سوره حمد که به ظاهر جنبه تاریخی ندارد ولی به سه جریان مهم تاریخی اشاره دارد:

الف- هدایت یافتگان «مُهِتْدِین»

ب- گروهی که مورد خشم خداوند قرار گرفتند: «مَغْضُوبِین»

ج- گمراهان و «ضَالِّین»

قرآن گاهی به نقل حوادث تاریخی تصریح می کند و می فرماید:
«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»

ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن بر تو بازگو می کنیم.

و نیز می فرماید:

«كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ»

این گونه بخشی از اخبار پیشین را برای تو بازگو می کنیم.

قرآن گاهی علاوه بر نقل تاریخ، تعبیراتی بکار می برد تا شنونده را به دریافت فلسفه تاریخ برانگیزد از جمله آنها کلمه «آیت» است. و در مواردی هم تاریخ را از آیات الهی می شمرد و میان طبیعت و تاریخ رابطه نزدیکی برقرار می کند تا مؤمنان و هوشمندان را با روح آن آشنا سازد:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»

در این (سرگذشت عبرت انگیز) نشانه هایی است برای هوشیاران.

در خصوص فرعون نیز این تعبیر را بکار برده و خود او را به عنوان کسی که منشأ پیدایش بخشی از تاریخ گشته است «آیت» می‌داند و می‌فرماید:

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»

ولی امروز بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند.

همچنانکه هر یک از پدیده‌های طبیعی چون ماه و خورشید و کوه و دشت وسیله‌ای است برای تفحص در وجود خداوند و شناخت وی، هر کدام از مقاطع تاریخی و حوزه‌های گذشته، روزنه‌ای است برای دریافت حقایق سیاسی اجتماعی و کسب تجربه و دانش. پس تاریخ از دیدگاه قرآن منبع شناخت است و می‌تواند آینده را نشان دهد:

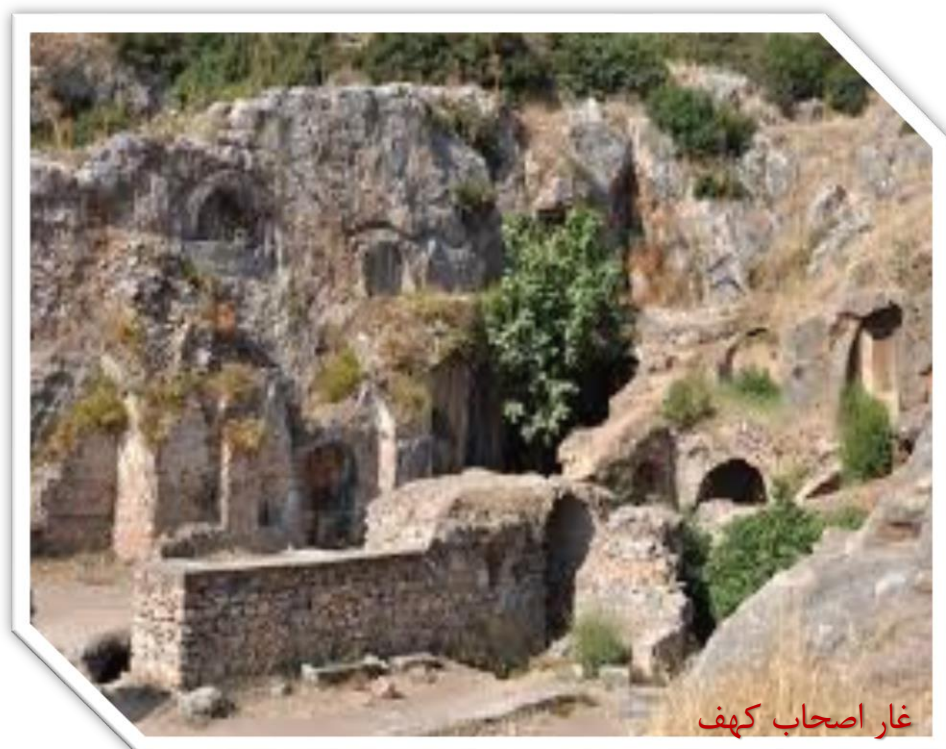
«فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ»

و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

با این شرط که انسان تاریخ را صرف روایت و در حال سکون نبیند؛ بلکه به عنوان مدل و نمونه زنده‌ای از گذشته دریابد و تاریخ را از حصار گذشته به زمان حال بیاورد و بلکه آن را به زمان آینده نیز تعمیم دهد. کسی که تاریخ می‌نویسد و کسی که تاریخ را مطالعه می‌کند باید «سلف» و «مثل» بودن تاریخ را همواره در نظر گیرد تا از آن درس بیاموزد.

کلمه "تاریخ" بر وزن "تعریف" مصدر و به معنای شناختن حوادث و علت و زمان پدید آمدن آن است، و اصطلاحاً به معنای باستان شناسی و طبقات الارض نیز استعمال می‌شود، و گفتار ما در معنای لغوی آن یعنی تاریخ نقلی است و تاریخ نقلی عبارت است از ضبط حوادث کلی و جزئی، و نیز نقل آن و گفتگو پیرامون آن.

باید دانست که بشر از قدیم ترین عهد زندگی و زمان وجودش در زمین به ضبط حوادث اهمیت می داده، و تا آنجا که ما می دانیم در هر عصری از اعصار عده ای دیگر هم یا به ذهن می سپرده اند، و یا یادداشت نموده و یا کتاب تالیف می کرده اند، و عده ای دیگر هم آنچه را که آنان ضبط کرده بودند دست به دست می گرداندند، و پیوسته انسان در جهات مختلف زندگی خود از تاریخ استفاده می کرده، یا در طرز تشکیل اجتماع از تاریخ الگو برمی گزیده، و یا از سرگذشت گذشتگان عبرت می گرفته، و یا داستان سرائی می کرده، و یا با نقل آن شوخی و تفریح می کرده، و یا در مسائل سیاسی، اقتصادی، صنعتی و یا غیر آن مورد استفاده قرار می داده اند



لیکن فن تاریخ با این همه شرافت و منافع که دارد، همواره ملعبه دو عامل فساد بوده، و از این به بعد هم خواهد بود، و این دو عامل تاریخ را از صحت طبع، و صدق بیان به سوی باطل و دروغ منحرف کرده است.

دو عامل مهم همواره در فن تاریخ دخالت کرده و موجب فساد و بی اعتباری آن گشته اند

عامل اول: حکومت های خودکامه ای بوده که به حکم خودکامگی و داشتن قوه و قدرت، هر چیزی که به نفعش تمام می شد، اشاعه می داده است، (هر چند دروغ محض می بود) و هر چه را که به ضررش تمام می شده، با اعمال قدرت، جلوی اشاعه آن را می گرفته است، (هر چند که صدق محض می بود) و یا آن را به صورتی اشاعه می داد که باز به نفعش تمام شود، و این چیزی نیست که کسی در آن تردید داشته باشد (اصلا اقتضای خودکامگی همین است و همواره به چشم خود می بینیم) که اینگونه حکومت ها باطل و دروغ را به لباس حق و صدق در می آورند، و به خورد مردم می دهند علتش هم این است که انسان چه فرد فردش و چه مجتمعی، بر این فطرت مفسور شده و به هر جور که ممکن باشد منافع را به سوی خود جلب نموده، و ضررها را از خود دفع می کند، و کسی که کمترین شعوری داشته باشد و بتواند اوضاع حاضر عصر خود را درک نموده و در تاریخ امت های گذشته و حتی امت های خیلی دور نظربیفکند، این حقیقت را می بیند.

عامل دوم: متهم بودن بینندگان و شنوندگان حوادث و مطالب تاریخی، و نیز آن کسانی است که از ایشان نقل می کنند، و یا در کتاب خود می آورند، و چون ما می دانیم که این دو طایفه، خالی از احساسات باطنی و یا تعصب های قومی نیستند، و در آنچه که استفاده می کرده، یا در طرز

تشکیل اجتماع از تاریخ الگو برمی گزیده، و یا از سرگذشت گذشتگان عبرت می گرفته، و یا داستان سرائی می کرده، و یا با نقل آن شوخی و تفریح می کرده، و یا در مسائل سیاسی، اقتصادی، صنعتی و یا غیر آن مورد استفاده قرار می داده اند.

لیکن فن تاریخ با این همه شرافت و منافع که دارد، همواره ملعبه دو عامل فساد بوده، و از این به بعد هم خواهد بود، و این دو عامل تاریخ را از صحت طبع، و صدق بیان به سوی باطل و دروغ منحرف کرده است.

دو عامل مهم همواره در فن تاریخ دخالت کرده و موجب فساد و بی اعتباری آن گشته اند

عامل اول: حکومت های خودکامه ای بوده که به حکم خودکامگی و داشتن قوه و قدرت، هر چیزی که به نفعش تمام می شد، اشاعه می داده است، (هر چند دروغ محض می بود) و هر چه را که به ضررش تمام می شده، با اعمال قدرت، جلوی اشاعه آن را می گرفته است، (هر چند که صدق محض می بود) و یا آن را به صورتی اشاعه می داد که باز به نفعش تمام شود، و این چیزی نیست که کسی در آن تردید داشته باشد (اصلاً اقتضای خودکامگی همین است و همواره به چشم خود می بینیم) که اینگونه حکومت ها باطل و دروغ را به لباس حق و صدق در می آورند، و به خورد مردم می دهند علتش هم این است که انسان چه فرد فردش و چه مجتمعی، بر این فطرت مفسور شده و به هر جور که ممکن باشد منافع را به سوی خود جلب نموده، و ضررها را از خود دفع می کند، و کسی که کمترین شعوری داشته باشد و بتواند اوضاع حاضر عصر خود را درک نموده و در تاریخ امت های گذشته و حتی امت های خیلی دور نظربیفکند، این حقیقت را می بیند.

عامل دوم: متهم بودن بینندگان و شنوندگان حوادث و مطالب تاریخی، و نیز آن کسانی است که از ایشان نقل می کنند، و یا در کتاب خود می آورند، و چون ما می دانیم که این دو طایفه، خالی از احساسات باطنی و یا تعصب های قومی نیستند، و در آنچه که تحمل می کنند و یا در باره آن داوری می نمایند حب و بغض و یا تعصب های درونی را دخالت می دهند، برای اینکه حاملین اخبار در گذشته، با در نظر گرفتن اینکه حکومت در اعصار ایشان حکومت دین بوده، و قهرا خود آنان متدین به یکی از ادیان و مذاهب بوده اند، و احساسات مذهبی و تعصبات قومی در ایشان شدید بوده، قهرا اخبار تاریخی آنان از آن جهت که یک حدی از آن به احکام دین بر می خورده، مشوب با آن احساسات و تعصبات بوده است.

همچنانکه امروزه به چشم خود می بینیم احساسات و تعصب های شدیدی که مردم مادی نسبت به آزادی در شهوات و هواهای نفسانی و علیه دین و عقل دارند باعث شده که خبرنگاران امروز آن تعصب ها را در اخباری که می دهند و یا می نویسند دخالت دهند، همانطور که گذشتگان در آنچه ضبط کرده و نقل نموده اند، دخالت داده اند.

و از اینجا است که می بینی هیچ نویسنده ای که متدین به دینی و مذهبی است در کتاب خود و گردآوری هایش خبری که مخالف و بر ضرر مذهبش باشد نیاورده، پس اهل هر مذهب هر چه در باره مذهبش نوشته موافق با اصول مذهب خود بوده همچنانکه امروز هم هیچ گفتاری تاریخی در نوشته های مادیین نمی بینی، مگر اینکه از جهتی و به وجهی مذهب مادیت او را تایید می کند.

عوامل دیگری که در گذشته و در عصر حاضر موجب بد گمانی به تاریخ نقلی شده اند آن دو عامل گذشته، عواملی دیگر هست که باعث فساد و بی اعتباری تاریخ شده، از آن جمله یکی

نبودن وسائل گرفتن خبر، و دیدن واقعه، و ضبط و نقل آن برای دیگران، و تالیف کتابی در باره آن، و حفظ و نگهداری آن کتاب از پوسیدن و دگرگونی و گم شدن، بوده است، و این عوامل هر چند امروز در بین نیست(و در این عصر به آسانی می توان اخبار آن طرف دنیا را در این طرف گرفت، و حتی با چشم دید، و آن را به سهولت ضبط نمود، و به وسیله رسانه های گروهی انتشار داد، و در اسرع وقت چاپ نموده و در کتابخانه های مدرن از پوسیدن و دگرگونی و گم شدن حفظش کرد) چون شهرها به هم نزدیک شده و وسائل ارتباط بسیار و نقل و انتقال و تحول آسان گشته، لیکن بلای تاریخ، از جهتی دیگر عمومی شده، و آن مساله سیاست است، که در تمامی شؤون زندگی انسان مداخله می کند، و چرخ دنیای امروز بر محورسیاست(که خود فنی از فنون شده است)دور می زند، و با تحول آن، همه اخبار دنیا ناگهان ازحالی به حالی می شود و این خود عاملی بزرگ و دردی بی درمان است که آدمی را نسبت به تاریخ بدگمان می سازد، حتی تاریخ را به سقوط تهدید می کند.

وجود نواقص و یا به عبارتی دیگر، نواقصی که برای تاریخ نقلی شمردیم علت عمده بی اعتنائی علمای امروز نسبت به تاریخ است، و باعث شده که دانشمندان بطور کلی از تاریخ نقلی دوری نموده به تاریخ زمینی(یعنی باستان شناسی)روی آوردند و این علم هر چند ازپاره ای اشکالات که در کار تاریخ نقلی بود سالم و به دور است مثلا دستخوش مداخلات حکومت ها نشده، و لیکن از بقیه اشکالات خالی نیست، برای اینکه این دانشمندان نیز دارای احساسات و تعصب هائی هستند، اینها نیز تحت تاثیر سیاست ها قرار می گیرند، پس آنچه که ازاسرار باستان شناسی خود افشا می کنند نمی تواند مورد اعتماد قرار گیرد، ممکن است در آنچه افشا می کنند و در آنچه کتمان می نمایند و تغییر و تبدیل می دهند، اعمال سیاست کنند، یعنی چیزی را افشا

کنند که واقعیت نداشته باشد، و چیزهائی را که واقعیت دارد کتمان نمایند، و یا در آن تغییر و تبدیلی بدهند.

این بود حال تاریخ و عوامل متعددی که از جهات مختلف، آن را تباه کرده و تا ابد هم قابل اصلاح نیست.

بنابر این چنین تاریخی که حال و وصفش را دیدی، نمی تواند با قرآن کریم درداستان هائی که نقل می کند مقابله کند، برای اینکه قرآن کریم وحی الهی و منزله از خطا و مبرای از دروغ است، پس تاریخ نمی تواند با آن معارضه کند، چون تاریخ هیچ پشتوانه ای برای ایمنی از دروغ و خطا ندارد، بلکه همانطور که دیدید دستخوش عوامل کذب و خطا است.

امتیاز و اعتبار داستان هائی که در قرآن آمده نسبت به عهدین و کتب تاریخ

پس اگر می بینیم اغلب داستانهای قرآنی (نظیر داستان مورد بحث یعنی قصه طالوت)، مخالف با نقلی است که در کتب عهدین (تورات و انجیل) است، نباید در صحت آنچه که در قرآن آمده شک کنیم، برای اینکه کتب عهدین، چیزی زائد بر تواریخ معمولی نیست و مانند سایر تواریخ، از دستبرد عوامل بالا، دور نمانده بلکه آن نیز ملعبه آن عوامل قرار گرفته است، علاوه بر اینکه سراینده داستان صموئیل و شارل به نقل کتب عهدین، معلوم نیست که کیست و به هر حال ما اعتنائی به مخالفت تاریخ و مخصوصا عهدین، با آنچه که در قرآن آمده نداریم، پس تنها قرآن کریم کلام حق و از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است.

از این نیز که بگذریم، قرآن اصلا کتاب تاریخ نیست و منظورش از نقل داستان های خود قصه سرائی مانند کتب تاریخ و بیان تاریخ و سرگذشت نیست، بلکه کلامی است الهی که در قالب

وحی ریخته شده، و منظور آن هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راههای سلامت است، و به همین جهت است که می بینیم هیچ قصه ای را با تمام جزئیات آن نقل نکرده، و ازهر داستان، آن نکات متفرقه که مایه عبرت و تأمل و دقت است و یا آموزنده حکمت و موعظه ای است و یا سودی دیگر از این قبیل دارد، نقل می کند همچنانکه در داستان مورد بحث، یعنی قصه طالوت و جالوت، این معنا کاملاً به چشم می خورد، در آغاز می فرماید: "لَمْ تَرِ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ" آنگاه بقیه جزئیات را رها کرده و می فرماید: "وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا..." باز بقیه مطالب را مسکوت گذاشته می فرماید: "وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ..." آنگاه می فرماید: "فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ..."، بعداً جزئیات مربوط به داوود را رها نموده و می فرماید: "وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ..."

و کاملاً پیدا است که اگر می خواست این جمله ها را به یکدیگر متصل کند، داستانی طولانی می شد، و ما در گذشته هم آنجا که داستان گاو بنی اسرائیل را در سوره بقره تفسیر کردیم، خواننده را به این نکته توجه دادیم و این نکته در تمامی داستان هائی که در قرآن آمده، مشهود است و اختصاصی به یک داستان و دو داستان ندارد، بلکه بطور کلی از هر داستان آن قسمت های برجسته اش را که آموزنده حکمتی یا موعظه ای و یا سنتی از سنت های الهیه است که در امت های گذشته جاری شده نقل می کند، همچنانکه این معنا را در داستان حضرت یوسف (ع) تذکر داده و می فرماید: "لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ" (1) و نیز می فرماید: "يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِينَ يَخْلُقُونَ" (2) و نیز فرموده: "قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ، هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ" (3). و آیاتی دیگر از این قبیل.